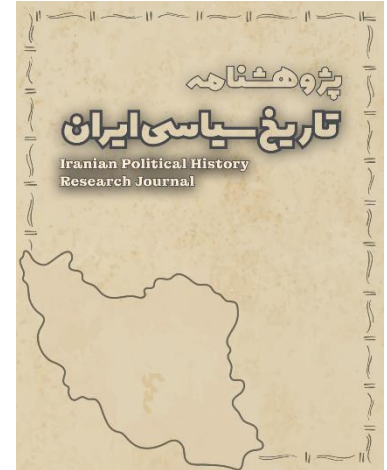


The Political Discourse of Sultan Mahmud of Ghazni: From the Indian Campaigns to Caliphate-Based Legitimacy

1. Parvaneh Sabouri¹: Department of Political Science, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

2. Mohammadreza Bahrampour^{2*}: Department of History, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

*Corresponding Author's Email Address: mr.bahrampour91@gmail.com



Abstract:

This study aims to analyze the political discourse of Sultan Mahmud of Ghazni by examining the link between his military conquests and caliphate-based legitimacy. Utilizing the critical discourse analysis approach and examining primary historical sources such as *Tarikh-e Bayhaqi*, *Zayn al-Akhbar*, *Tarikh-e Yamini*, and *Al-Kamil fi al-Tarikh*, the research explores the linguistic, symbolic, and ideological dimensions of Sultan Mahmud's quest for legitimacy. Findings reveal that the Indian campaigns were represented in historical texts not merely as acts of conquest, but as sacred jihad, religious triumph, and support for the Abbasid Caliphate. Extensive use of religious vocabulary such as "Nasir al-Din," metaphors like "Sword of the State," and the deployment of symbolic tools such as the Friday sermon (khutbah) and coinage, created a discourse that sanctified Mahmud's political rule. This study demonstrates that language and historical narration played a crucial role in consolidating political power, with Mahmud skillfully utilizing existing discursive mechanisms to legitimize his sovereignty. The novelty of this research lies in its critical focus on the linguistic and metaphorical layers of Ghaznavid caliphate-oriented discourse, offering deeper insight into the mechanisms of political legitimacy in medieval Islamic politics. The findings also provide a comparative framework for future studies of legitimacy discourses in other Islamic states.

Keywords: Sultan Mahmud of Ghazni, Caliphate-Based Legitimacy, Historical Discourse Analysis, Indian Campaigns, Sacred Jihad, Khutbah and Coinage, Power Discourse

How to Cite: Sabouri, P., & Bahrampour, M. (2023). The Political Discourse of Sultan Mahmud of Ghazni: From the Indian Campaigns to Caliphate-Based Legitimacy. *Iranian Political History Research Journal*, 1(3), 42-56.

Received: 19 July 2023

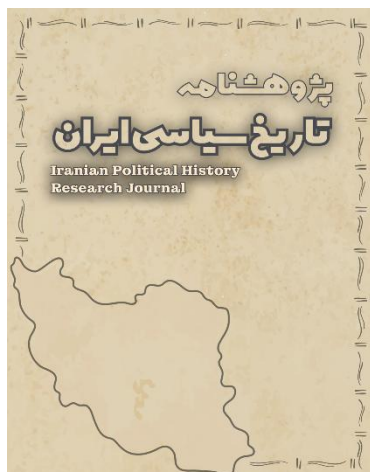
Revised: 29 August 2023

Accepted: 17 September 2023

Published: 5 October 2023



تحلیل گفتمان سیاسی سلطان محمود غزنوی: از فتوحات هند تا مشروعیت خلافت محور



۱. پروانه صوری^۱: گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

۲. محمدرضا بهرامپور^۲: گروه تاریخ، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: mr.bahrampour91@gmail.com

چکیده

این پژوهش با هدف تحلیل گفتمان سیاسی سلطان محمود غزنوی از منظر پیوند فتوحات نظامی او با مشروعیت خلافت محور انجام شده است. با بهره گیری از رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی و مطالعه منابع دست اول تاریخی چون تاریخ بیهقی، زین الاخبار، تاریخ یمنی و الکامل فی التاریخ، تلاش شد تا ابعاد زبانی، نمادین و ایدئولوژیک مشروعیت یابی سلطان محمود واکاوی گردد. یافته ها نشان می دهد که فتوحات هند در متون تاریخی نه به عنوان صرف کشورگشایی، بلکه در چارچوب جهاد مقدس، نصرت دین و حمایت از خلافت عباسی بازنمایی شده است. استفاده گسترده از واژگان مذهبی مانند «ناصر دین»، استعاره هایی چون «سیف الدوله»، و بهره گیری از ابزارهای نمادین نظیر خطبه و سکه، ساختاری گفتمانی خلق کرده که سلطنت محمود را به سلطه ای مقدس و مشروع تبدیل ساخته است. این پژوهش نشان می دهد که زبان و روایت تاریخی، نقشی اساسی در تثبیت قدرت سیاسی ایفا کرده اند و محمود با مهارت، ابزارهای گفتمانی موجود را در جهت مشروعیت بخشی به سلطنت خود به کار گرفته است. نوآوری این پژوهش در تمرکز بر تحلیل انتقادی لایه های زبانی و استعاره گفتمان خلافت محور غزنویان است که امکان فهمی دقیق تر از سازوکارهای مشروعیت در سیاست اسلامی قرون میانه را فراهم می آورد. نتایج این تحلیل می تواند الگویی برای مطالعات تطبیقی درباره گفتمان های مشروعیت در سایر دولت های اسلامی نیز فراهم کند.

کلیدواژگان: سلطان محمود غزنوی، مشروعیت خلافت محور، تحلیل گفتمان تاریخی، فتوحات هند، جهاد مقدس، خطبه و سکه، گفتمان قدرت

نحوه استناددهی: صوری، پروانه، و بهرامپور، محمدرضا. (۱۴۰۲). تحلیل گفتمان سیاسی سلطان محمود غزنوی: از فتوحات هند تا مشروعیت خلافت محور. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۱(۳)، ۵۶-۴۲.

دریافت: ۲۸ تیر ۱۴۰۲

تاریخ بازنگری: ۷ شهریور ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۲۶ شهریور ۱۴۰۲

تاریخ چاپ: ۱۳ مهر ۱۴۰۲



مجاز و حق نشر: © ۱۴۰۲ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

سلطان محمود غزنوی یکی از چهره‌های برجسته و اثرگذار در تاریخ سیاسی ایران و جهان اسلام در قرون میانه به شمار می‌رود که نه تنها از حیث نظامی و فتوحات، بلکه از منظر ساخت و تثبیت مشروعیت سیاسی بر مبنای پیوند با نهاد خلافت عباسی، مورد توجه جدی قرار گرفته است. تحلیل گفتمان سیاسی سلطان محمود، دریچه‌ای به درک سازوکارهای مشروعیت‌یابی حکومت‌های اسلامی غیرفاطمی و غیراصیل در ساختار خلافت محور عباسی می‌گشاید. در پژوهش‌های تاریخی معاصر، بیشتر تمرکز بر فتوحات نظامی سلطان محمود به‌ویژه در شبه‌قاره هند، غنایم گسترده، و نفوذ فرهنگی و مذهبی او در سرزمین‌های فتح‌شده بوده است؛ حال آن‌که لایه‌های گفتمانی و زبان‌شناختی این اقتدار و چگونگی بازنمایی آن در متون تاریخی، کمتر مورد بررسی انتقادی قرار گرفته‌اند. پرسش اصلی این مقاله آن است که چگونه سلطان محمود با بهره‌گیری از گفتمان خلافت‌محور توانست به سلطنت خود مشروعیت مذهبی، سیاسی و جهانی ببخشد؟ و به‌طور خاص، چه عناصری از گفتمان خلافت عباسی در گفتار و کردار سیاسی محمود بازتولید و بازنمایی شده‌اند؟

اهمیت این موضوع از آن جهت برجسته است که مشروعیت در نظام‌های سیاسی اسلامی پس از قرن سوم هجری، نه تنها امری صرفاً الهی یا عرفی نبوده بلکه متکی به سازوکارهایی پیچیده از بازنمایی‌های مذهبی، گفتمان‌های هویتی، و روابط نمادین با نهاد خلافت عباسی بوده است (Crone, ۲۰۰۳). در این میان، غزنویان به‌عنوان نخستین دولت ترک‌نژاد ایرانی که خود را به‌طور مستقیم تحت حمایت خلافت عباسی قرار دادند، نقشی کلیدی در بازتعریف پیوند قدرت سیاسی با مشروعیت مذهبی ایفا کردند (Bosworth, ۱۹۶۳). سلطان محمود، در مقام نخستین پادشاه این دودمان که عنوان «سلطان» را در مفهوم رسمی و ساختاری آن به کار برد، با فتح‌های نظامی در شرق و پیوند با خلافت در غرب، موفق شد جایگاه دولت خود را در جهان اسلام تقویت کند؛ اما این موفقیت نه تنها ناشی از کنش‌های عینی و نظامی بلکه در پیوند با برساخت‌های گفتمانی خاصی بود که در متون تاریخی و ادبی بازتاب یافته‌اند (Kennedy, ۲۰۰۴).

پژوهش‌های متعددی درباره غزنویان و شخص سلطان محمود انجام شده است. آثار کلاسیک همچون «تاریخ بیهقی» و «زین‌الخبار» و «تاریخ یمنی» از مهم‌ترین منابع برای شناخت سیاست‌های داخلی و خارجی محمود هستند که به صراحت از رابطه او با خلیفه، خطبه خواندن به نام او، ضرب سکه و پیکار با «کفار هند» به‌عنوان جهاد مقدس یاد کرده‌اند (Bayhaqi, ۱۹۵۶; Gardizi, ۱۹۶۰; Utbi, ۱۹۶۸). در تاریخ‌نگاری معاصر، شرق‌شناسانی چون بارتولد و باسورث نیز ابعاد سیاسی و مذهبی دولت محمود را با تأکید بر پیوند با خلافت تحلیل کرده‌اند (Barthold, ۱۹۶۸; Bosworth, ۱۹۷۵). اما آنچه در اغلب این مطالعات مغفول مانده، تحلیل چگونگی بازنمایی این روابط در قالب گفتمان است؛ یعنی تحلیل زبان، مفاهیم و استعاره‌هایی که از طریق آنها سلطان محمود به‌عنوان «پادشاه حق‌مدار» و «سیف‌الدوله» معرفی شده است. هدف پژوهش حاضر، کاوش در لایه‌های پنهان گفتمان سیاسی محمود است تا نشان دهد چگونه قدرت او نه تنها با تکیه بر شمشیر بلکه از طریق زبان، نمادها و ارجاع‌های مذهبی مشروعیت یافته است.

در تاریخ‌نگاری سنتی ایران، مشروعیت سیاسی عمدتاً در پیوند با نهاد خلافت بررسی شده و نقش خلیفه در اعطای مشروعیت به پادشاهان منطقه‌ای امری مسلم فرض شده است. اما مطالعات جدید در حوزه تحلیل گفتمان تاریخی و نظریه‌های مشروعیت، نشان می‌دهند که مشروعیت، فرآیندی پیچیده و در حال برساخت است که از دل تعامل قدرت، ایدئولوژی، زبان و حافظه تاریخی شکل می‌گیرد (Fairclough, ۱۹۹۵; Van Dijk, ۱۹۹۸). در این چارچوب، گفتمان خلافت‌محور نه فقط بازتابی از اراده خلیفه، بلکه سازه‌ای زبانی است که توسط کارگزاران سیاسی مانند سلطان محمود تولید و ترویج شده است. گفتمان‌هایی

همچون «جهاد علیه کفر»، «پاسداری از دین»، «خادم خلافت»، و «نصرت اسلام» از جمله عناصری‌اند که در متون تاریخی هم‌زمان با محمود، به‌ویژه در تاریخ بیهقی و تاریخ یمنی، مکرراً تکرار شده و کارکردی مشروعیت‌بخش داشته‌اند (Mottahedeh, ۲۰۰۱).

از سوی دیگر، فتوحات سلطان محمود در هند، که غالباً به‌عنوان «غزوه» و «جهاد» توصیف شده‌اند، نه تنها از منظر نظامی بلکه از حیث معنایی نیز باید تحلیل شوند. چرا که این فتوحات به مثابه عرصه‌ای برای بازنمایی «دیگری» غیرمسلمان و ساخت «خود» مسلمان تعریف می‌شوند. در این فرایند، دشمنانی چون راجه‌ها و پادشاهان هندویی، در متون تاریخی به‌عنوان «کفار»، «بت‌پرستان»، و «دشمنان دین» معرفی شده‌اند و فتح آنان توسط محمود، در گفتمان دینی به‌مثابه پیروزی دین اسلام بازنمایی شده است (Flood, ۲۰۰۹). بنابراین، تحلیل گفتمان فتوحات هند، درک عمیق‌تری از چگونگی پیوند سیاست و دین در ساختار قدرت غزنوی ارائه می‌دهد.

با این رویکرد، این مقاله بر آن است تا با بهره‌گیری از نظریه تحلیل گفتمان انتقادی و تمرکز بر متون تاریخی دوره غزنوی، سازوکارهای زبانی، نمادین و ایدئولوژیک مشروعیت‌یابی سلطان محمود را مورد بررسی قرار دهد. بر خلاف بسیاری از پژوهش‌هایی که محمود را تنها به‌عنوان یک جنگجوی پرنفوذ و پادشاه ثروتمند تحلیل کرده‌اند، در این مطالعه تلاش می‌شود تا او را در قالب یک بازیگر گفتمانی درک کنیم که با انتخاب واژگان، القاب، نمادها و پیوندهای دینی، درصدد تثبیت سلطنت خود در منظومه خلافت عباسی و جهان اسلام بوده است. به همین منظور، تحلیل ما بر متونی همچون «تاریخ بیهقی»، «زین‌الخبار»، «تاریخ یمنی»، و گزارش‌های مورخان چون گردیزی، ابن اثیر، و ابن خلکان متمرکز است؛ متونی که در بازتولید گفتمان خلافت‌محور نقش بنیادین ایفا کرده‌اند.

در این راستا، پروژه فکری این پژوهش، عبور از سطح روایت تاریخی و ورود به سطح تحلیل زبانی و گفتمانی است. زیرا در متون کلاسیک، آنچه در نگاه نخست «توصیف واقعه» به نظر می‌رسد، در سطحی ژرف‌تر «بازنمایی هدفمند» از واقعیت است. برای مثال، انتخاب عنوان‌هایی چون «ناصر دین»، «سیف‌الدوله»، یا «امیرالمسلمین» برای سلطان محمود، حامل بار ایدئولوژیک و دینی خاصی است که او را در جایگاه خلیفه‌ای ثانوی یا نایب خلیفه نشان می‌دهد. همچنین، تأکید بر خطبه به نام خلیفه عباسی در مساجد فتح‌شده، و نقش سلطان محمود در مقابله با دولت فاطمی مصر و حمایت از خلافت عباسی، همگی در متن به‌گونه‌ای بازنمایی شده‌اند که نوعی هویت‌سازی دینی و سیاسی برای سلطنت او شکل دهند (Lambton, ۱۹۸۱).

با توجه به این مباحث، ضرورت تحلیل گفتمانی سیاست محمود غزنوی دوچندان می‌شود؛ زیرا از طریق آن، می‌توان لایه‌های پنهان مشروعیت‌سازی سیاسی در یکی از ادوار بنیادین تاریخ ایران پس از اسلام را شناسایی کرد. چنین تحلیلی، نه‌تنها به درک بهتر از سیاست غزنویان یاری می‌رساند، بلکه می‌تواند الگویی برای فهم گفتمان‌های مشابه در سایر دولت‌های اسلامی مانند سلجوقیان و ایوبیان نیز فراهم آورد. به این ترتیب، مقاله حاضر تلاشی است برای بازگشایی گفت‌وگوی میان تاریخ‌نگاری کلاسیک و نظریه‌پردازی مدرن در باب قدرت، زبان و مشروعیت.

روش‌شناسی پژوهش

در این پژوهش، تلاش شده است تا با تمرکز بر منابع متنی تاریخی به زبان‌های فارسی و عربی و با بهره‌گیری از ابزارهای تحلیل گفتمان، فرایند برساخت گفتمان مشروعیت در دولت غزنوی، به‌ویژه در عصر سلطان محمود، واکاوی شود. روش پژوهش مبتنی بر تحلیل گفتمان تاریخی است که در آن، متون نه صرفاً

به عنوان بازنمایی واقعیت تاریخی، بلکه به مثابه پیکره‌هایی زبانی-قدرت‌محور نگریسته می‌شوند که در تولید، تثبیت و بازتولید مناسبات قدرت نقش دارند. نگاه پژوهش به تاریخ، نگاهی مسئله‌مند و گفتمانی است و نه روایتی خطی و وقایع‌محور.

چارچوب نظری مورد استفاده در این مطالعه، ترکیبی از نظریه تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف و دیدگاه‌های ون‌دایک در حوزه گفتمان سیاسی است. بر پایه این چارچوب، گفتمان نه صرفاً بیان محتوا، بلکه ساختاردهنده روابط قدرت و کنش‌های سیاسی در بستر زبانی و اجتماعی تلقی می‌شود. در رویکرد فرکلاف، سه سطح تحلیل وجود دارد: سطح توصیفی (تحلیل واژگان، اصطلاحات و دستور زبان متن)، سطح تفسیری (تحلیل تعامل بین متن و بستر اجتماعی) و سطح تبیینی (تحلیل چگونگی بازتولید یا چالش ساختارهای سلطه از طریق گفتمان). این سه سطح به پژوهشگر این امکان را می‌دهد تا علاوه بر فهم معنای آشکار متون، روابط نهفته میان قدرت، مشروعیت، و ایدئولوژی را نیز تحلیل کند. در همین راستا، مفاهیمی چون «بازنمایی»، «تقابل‌های دوگانه»، «دیگری‌سازی»، «خودسازی گفتمانی»، و «نشانه‌گذاری هویتی» از جمله ابزارهای تحلیلی این پژوهش هستند. بهره‌گیری از این مفاهیم در تحلیل متون تاریخی عصر غزنوی، به‌ویژه متونی که با نثر رسمی و درباری نوشته شده‌اند، امکان شناخت لایه‌های پنهان مشروعیت‌سازی سیاسی را فراهم می‌کند.

منابع مورد استفاده در این پژوهش شامل متون دست اول تاریخی مانند «تاریخ بیهقی»، «زین‌الخبار گردیزی»، «تاریخ یمنی»، «جهان‌نامه»، و همچنین منابع عربی همچون «تاریخ ابن‌اثیر» و «تاریخ طبری» است که در آنها به نحو مستقیم یا غیرمستقیم به سلطان محمود و روابطش با خلافت عباسی، فتوحات هند، خطبه و سکه، و مفاهیم جهاد و نصرت دین اشاره شده است. این متون به عنوان پیکره زبانی مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. معیار انتخاب این منابع، جایگاه تاریخی و سیاسی آنها در روایت‌سازی پیرامون سلطان محمود و نیز میزان نفوذشان در سنت تاریخ‌نگاری پس از عصر غزنوی است. تحلیل متون به صورت نظام‌مند و با تمرکز بر واژگان کلیدی، ساختار جملات، نحوه توصیف دشمنان و دوستان، نقش مفاهیم مذهبی در توجیه سیاست، و پیوندهای معنایی و مفهومی در متن انجام شده است. در این راستا، بازنمایی خلافت، فتوحات هند، هویت دینی، دشمنان کافر، و صفات سلطان، همگی به صورت سازه‌هایی گفتمانی تحلیل شده‌اند.

واحد تحلیل در این پژوهش جمله و بند متنی است، اما سطح تحلیل به بافت کلان سیاسی و ایدئولوژیک نیز امتداد می‌یابد. یعنی هر قطعه متنی که در آن اشاره‌ای به خلافت عباسی، فتح هند، مشروعیت سلطنت یا صفات دینی سلطان آمده باشد، به عنوان یک خرده‌گفتمان در نظر گرفته شده و با روش تحلیلی توصیف-تأویل-تبیین مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین در تحلیل، نقش مؤلفان متون تاریخی، جایگاه اجتماعی آنان، و وابستگی یا نزدیکی‌شان به دربار غزنوی نیز در نظر گرفته شده تا امکان فهم موقعیت گفتمان از منظر تولیدکننده فراهم گردد. به بیان دیگر، متون نه تنها در بستر معنایی خود، بلکه در بستر قدرت و مناسبات اجتماعی عصر خود تحلیل شده‌اند.

از آن‌جا که هدف این پژوهش، فهم سازوکارهای گفتمانی مشروعیت‌یابی سلطان محمود غزنوی در ارتباط با خلافت و فتوحات است، رویکرد پژوهش تفسیرگرایانه و انتقادی است و از روش‌های کمی بهره نمی‌برد. بلکه با تمرکز بر کیفیت مفاهیم، روابط معنایی، و نقش گفتمان در ساخت هویت سیاسی و دینی سلطان، تلاش شده است تا به درکی عمیق‌تر از کارکرد ایدئولوژیک زبان در سیاست‌ورزی غزنویان دست یافته شود. این روش‌شناسی به‌ویژه برای تحلیل پدیده‌هایی که در بسترهای تاریخی شکل گرفته و با سازوکارهای معنایی پیچیده پیوند خورده‌اند، مناسب و معتبر تلقی می‌شود.

پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران

در پژوهش‌های تاریخی متأخر، تحلیل گفتمان به‌عنوان رویکردی میان‌رشته‌ای برای درک لایه‌های پنهان قدرت، ایدئولوژی و بازنمایی در متون تاریخی مورد توجه قرار گرفته است. به‌ویژه در بررسی ساختارهای مشروعیت سیاسی در جوامع اسلامی، تحلیل گفتمان انتقادی این امکان را فراهم می‌کند که به جای تمرکز صرف بر رویدادهای بیرونی و اسناد تاریخی به‌ظاهر بی‌طرف، نحوه معناسازی این متون و تأثیر آن بر شکل‌گیری هویت سیاسی و دینی بازیگران تاریخی را واکاوی کنیم. چارچوب نظری این مقاله مبتنی بر تحلیل گفتمان انتقادی با تأکید بر نظریات نورمن فرکلاف و تئون فن‌دایک شکل گرفته است؛ دو متفکر برجسته که هر یک با تأکید بر جنبه‌ای خاص از گفتمان، امکان تحلیل چندسطحی از متون تاریخی را فراهم کرده‌اند (Fairclough, ۱۹۹۵; Van Dijk, ۱۹۹۸). فرکلاف با تأکید بر سه‌گانه متن، رویه گفتمانی و ساختار اجتماعی، به پژوهشگر این امکان را می‌دهد که از تحلیل زبانی به سطح ایدئولوژی و قدرت اجتماعی گذر کند، در حالی که فن‌دایک، تحلیل گفتمان را با روان‌شناسی اجتماعی، حافظه جمعی و ساختار شناختی کنشگران پیوند می‌دهد.

در این چارچوب، مفهوم گفتمان به‌مثابه نظامی از بیان‌های زبانی، تصویری و نمادین تلقی می‌شود که واقعیت اجتماعی را نه بازتاب می‌دهد بلکه می‌سازد. این ساخت اجتماعی-زبانی در قالب سازه‌هایی چون «خلافت»، «جهاد»، «کفار»، «سیف‌الدوله»، و دیگر مفاهیم ایدئولوژیک در متون تاریخی بازنمایی شده است. تحلیل این بازنمایی‌ها، به معنای بازخوانی سازوکارهایی است که از طریق آن‌ها بازیگران سیاسی چون سلطان محمود غزنوی خود را در مقام «مدافع دین» و «نماینده خلافت» تعریف کرده‌اند. به عبارت دیگر، این تحلیل ما را از سطح توصیف تاریخی به لایه‌های پنهان مشروعیت‌سازی و بازتولید قدرت می‌برد (Wodak, ۲۰۰۱). در نظریه فرکلاف، گفتمان ابزاری است که از طریق آن روابط قدرت در جامعه تثبیت یا به چالش کشیده می‌شود، و تحلیل گفتمان انتقادی دقیقاً بر همین محور استوار است: آشکار ساختن پیوند میان زبان، ایدئولوژی و سلطه. از این منظر، استفاده سلطان محمود از واژگان خاص مذهبی، خطبه به نام خلیفه، لقب‌هایی چون «ناصر دین»، و تأکید بر فتوحات در سرزمین کفار، نه صرفاً امر زبانی بلکه سازوکاری برای تثبیت جایگاه سیاسی و مشروعیت دینی اوست (Fairclough, ۲۰۱۰).

فن‌دایک نیز در نظریه خود تأکید دارد که گفتمان سیاسی همواره از الگوهای شناختی، تقابل‌های دوتایی، و سازه‌های ما-دیگران بهره می‌برد تا خود را موجه و طرف مقابل را نامشروع جلوه دهد. در متون تاریخی دوره غزنوی، تقابل میان «اسلام» و «کفر»، «خلافت» و «الحاد»، و «پادشاه مجاهد» در برابر «پادشاه بت‌پرست» دقیقاً بر پایه همین منطق گفتمانی ساخته شده‌اند (Van Dijk, ۲۰۰۶). در این متون، سلطان محمود با عناوینی چون «شمشیر خدا»، «نصیر خلافت»، و «منجی دین» بازنمایی می‌شود و دشمنانش به صورت نمادین و زبانی در جایگاه تهدیدکننده دین و خلافت معرفی می‌گردند. این ساختار گفتمانی دقیقاً همان چیزی است که فن‌دایک از آن با عنوان «دیگری‌سازی ایدئولوژیک» یاد می‌کند. به علاوه، وی بر آن است که تحلیل گفتمان باید حافظه تاریخی، جایگاه تولیدکننده متن، و مخاطب آن را نیز در نظر گیرد. از این منظر، جایگاه مورخانی چون بیهقی، گردیزی و عطاملک جوینی در تولید این گفتمان، به اندازه خود مفاهیم مورد استفاده آنان اهمیت دارد (Van Dijk, ۱۹۹۳).

در چارچوب این نظریه‌ها، یکی از مفاهیم محوری مورد توجه در این مقاله، مفهوم «مشروعیت» است. در سنت سیاسی اسلامی، مشروعیت نه صرفاً به معنای رضایت مردم یا کارآمدی حکومت، بلکه امری برساخته و چندلایه است که هم از سوی قدرت‌های فرادستی (مانند خلافت)، هم از طریق منابع دینی (مانند جهاد و دفاع از ایمان)، و هم از طریق بازنمایی‌های گفتمانی حاصل می‌شود (Crone, ۲۰۰۴). به‌ویژه در مورد دولت‌های نوپدید غیراصلی مانند غزنویان، کسب مشروعیت از طریق ابزارهای نمادین و زبانی مانند خطبه، سکه، القاب دینی، حمایت از علما، و دعوت به جهاد، امری ضروری بود (Mottahedeh, ۲۰۰۱). این

شکل از مشروعیت، برخلاف مشروعیت مبتنی بر نسب قریشی یا انتصاب مستقیم از سوی خلیفه، مبتنی بر «اثبات کنشگر بودن» پادشاه در دفاع از دین و خلافت است. بنابراین، تحلیل گفتمان مشروعیت در دولت محمود، در واقع تحلیل چگونگی تولید «قدرت مشروع» از دل نمادهای مذهبی و نظامی است.

از دیگر مفاهیم کلیدی این مقاله، مفهوم «گفتمان خلافت‌محور» است. در این نوع گفتمان، نهاد خلافت عباسی نه تنها به‌عنوان مرجع دینی بلکه به‌مثابه نقطه تمرکز مشروعیت سیاسی تعریف می‌شود. سلطان محمود با تأکید بر وفاداری به خلافت، مقابله با فاطمیان، و تبعیت نمادین از خلیفه، خود را در مدار مشروعیت خلافت‌محور تعریف می‌کند. این گفتمان نه فقط در خطبه و سکه بلکه در روایت‌پردازی‌های تاریخی نیز به چشم می‌خورد؛ جایی که مورخان سلطنت محمود را ادامه مشروع خلافت، و فتوحات او را جهاد دینی معرفی می‌کنند (Bosworth, ۱۹۶۳; Kennedy, ۲۰۰۴). در این ساختار، خلافت به‌مثابه «منبع مشروعیت‌بخش نهایی» عمل می‌کند و سلطان به‌عنوان «عامل اجرایی دین» در صحنه سیاست ظاهر می‌شود. این رابطه نمادین، در متون آن دوره با تعبیراتی چون «امین خلیفه»، «سیف‌الدین»، و «ناصر خلافت» بازتاب می‌یابد.

در پیوند با این گفتمان، مفهوم «فتح مقدس» یا همان «جهاد علیه کفار» جایگاه محوری دارد. متون تاریخی همچون «تاریخ یمنی» بارها از فتوحات محمود در هند به‌عنوان جهاد اسلامی و نابودی بتکده‌ها و معابد مشرکان یاد می‌کنند. این نوع از بازنمایی، نه صرفاً توصیف واقعه بلکه خلق واقعیت جدیدی است که در آن، جنگ سیاسی و اقتصادی به «جهاد دینی» بدل می‌شود. در همین چارچوب، فتح سومنات و شکستن بت معروف آن، به‌صورت برجسته در متون آمده و با تعبیری مانند «شکستن شرک» و «پیروزی ایمان» همراه شده است (Flood, ۲۰۰۹). در چنین متونی، فتح سرزمین‌های «کفر» نه تنها دستاورد نظامی بلکه امری معنوی تلقی می‌شود و سلطان محمود به‌مثابه عامل الهی برای اجرای اراده خداوند و نصرت دین معرفی می‌گردد. این نوع گفتمان، امکان تحلیل فرایند مشروعیت‌بخشی به جنگ و سلطنت را از منظری کاملاً گفتمانی و معنایی فراهم می‌کند.

تحلیل این سه مفهوم—مشروعیت، گفتمان خلافت‌محور و فتح مقدس—در متن‌های تاریخی دوره غزنوی، نشان می‌دهد که چگونه زبان و روایت نقش اساسی در ساخت قدرت داشته‌اند. همچنین نشان می‌دهد که این مفاهیم، در پیوند با یکدیگر، سازه‌ای گفتمانی را شکل داده‌اند که از طریق آن، سلطان محمود نه فقط به‌عنوان یک پادشاه نظامی بلکه به‌عنوان نماینده خلافت، مدافع دین و پادشاهی مقدس معرفی شده است. فهم این گفتمان، مستلزم نگاهی ترکیبی از تحلیل زبان، نظریه‌های سیاسی اسلامی، و بستر تاریخی تولید متن است؛ رویکردی که تحلیل گفتمان انتقادی به‌خوبی آن را فراهم می‌سازد.

زمینه تاریخی و سیاسی خلافت در عصر غزنوی

در قرن چهارم هجری، خلافت عباسی که در بغداد مستقر بود، دوران خاصی از تحولات سیاسی و افول قدرت اجرایی را تجربه می‌کرد. خلافت در این دوره، به‌رغم تداوم نهاد مذهبی و نمادین خود، دیگر قدرت اجرایی و نظامی پیشین را نداشت و در عمل تحت سلطه حکومت‌های محلی نیرومند قرار گرفته بود. به‌ویژه با قدرت گرفتن آل‌بویه در بغداد، اقتدار خلیفه به‌طور چشم‌گیری محدود شد و نقش او بیشتر به جنبه‌های تشریفاتی، مذهبی و نمادین تقلیل یافت (Kennedy, ۲۰۰۴). با این حال، همین وجه نمادین و مذهبی خلافت عباسی، در چارچوب ساختار مشروعیت اسلامی، همچنان اهمیتی بنیادین داشت. در چنین شرایطی، بسیاری از دولت‌های منطقه‌ای مانند سامانیان، آل‌بویه، فاطمیان و بعدها سلجوقیان و غزنویان، تلاش کردند با دریافت مشروعیت از خلافت عباسی، سلطنت خود را تقویت و تثبیت کنند (Crone, ۲۰۰۴).

خلافت در این دوره به‌ویژه در قلمروهای شرقی خلافت، نقش میانجی و مشروعیت‌بخش به خود گرفت. این بدان معناست که دولت‌هایی چون غزنویان، به‌رغم استقلال نسبی در اداره امور نظامی و مالی، نیازمند آن بودند که در عرصه دینی و اجتماعی، خود را تحت لوای خلافت عباسی معرفی کنند. این پیوند نه صرفاً از سر اعتقاد بلکه برای مدیریت افکار عمومی مسلمانان، جذب علمای اهل سنت، و تقابل با رقبای مذهبی چون خلافت فاطمی در مصر صورت می‌گرفت (Bosworth, ۱۹۶۳). به‌ویژه در فضای مذهبی آن زمان، که درگیری‌های کلامی میان اهل سنت و شیعه فاطمی در اوج بود، تمسک به خلافت عباسی می‌توانست به‌عنوان شاخصی از وفاداری به «سنت اسلامی راستین» تلقی شود. از همین رو، غزنویان کوشیدند با ضرب سکه به نام خلیفه، ایراد خطبه در مساجد تحت لوای خلافت، و اتخاذ القاب مذهبی مانند «ناصر دین» و «سیف‌الدوله»، موقعیت خود را نه به‌عنوان صرفاً پادشاهی محلی، بلکه به‌عنوان مجری اراده خلافت و حافظ اسلام معرفی کنند (Mottahedeh, ۲۰۰۱).

در چنین بستری، خلافت به نهاد مشروعیت‌بخشی بدل شد که دولت‌های مختلف تلاش می‌کردند از آن بهره‌برداری کنند. این مشروعیت نه به‌صورت اعطای اقتدار اجرایی بلکه از طریق اشارات نمادین و شعائر مذهبی بازتاب می‌یافت. به تعبیر پژوهشگران مدرن، خلافت در قرن چهارم هجری بیشتر به «مرجع دینی - نمادین» بدل شده بود که نقش آن در ساختار قدرت از نوع نرم و ایدئولوژیک بود، نه سخت و اجرایی (Fairclough, ۱۹۹۵; Lambton, ۱۹۸۱). این ویژگی، خلافت عباسی را به ابزاری گفتمانی بدل کرد که بازیگران سیاسی منطقه‌ای می‌توانستند از آن برای تثبیت اقتدار خود بهره گیرند. در این میان، غزنویان که از ریشه‌ای ایرانی-ترک برخوردار بودند و فاقد پیشینه نسبی در اسلام نخستین بودند، بیش از دیگران به این منابع نمادین نیاز داشتند.

سلطان محمود غزنوی، نخستین پادشاهی بود که این رابطه را به شکلی سازمان‌یافته و نمادین به خدمت گرفت. او با پذیرش سلطه صوری خلافت عباسی، در حالی که در عمل استقلال کامل داشت، تلاش کرد از این پیوند برای مقابله با فاطمیان و تثبیت سلطنت خود بهره‌برداری کند. برای نمونه، در منابع تاریخی آمده است که سلطان محمود به‌شدت نسبت به فاطمیان موضع خصمانه داشت و حتی در فتوحات هند نیز، بخشی از مشروعیت اقدامات خود را از مقابله با نفوذ شیعیان و دفاع از خلافت سنی عباسی می‌گرفت (Barthold, ۱۹۶۸; Utbi, ۱۹۶۸). این نگاه نه فقط یک استراتژی نظامی بلکه سیاستی گفتمانی برای خلق هویت «پادشاه سنی مدافع خلافت» بود. در این گفتمان، فتح سرزمین‌های شرقی نه فقط گسترش قلمرو بلکه تحقق وعده‌های دینی تلقی می‌شد.

نقش علما و متون تاریخی نیز در تقویت این گفتمان بسیار کلیدی بود. مورخانی چون گردیزی و بیهقی، در نوشته‌های خود به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویی خلافت و سلطنت محمود در یک راستا و در جهت منافع اسلام تعریف می‌شوند. در این متون، خلیفه به‌عنوان منبع مشروعیت ذکر می‌شود و سلطان، عامل اجرایی این مشروعیت در میدان جنگ و اداره قلمرو است (Bayhaqi, ۱۹۵۶; Gardizi, ۱۹۶۰). این شیوه بازنمایی، نه تنها وجه مذهبی حکومت محمود را تقویت می‌کند بلکه زمینه‌ای فراهم می‌آورد که مردم و نخبگان جامعه، سلطنت غزنوی را در چارچوب مشروعیت خلافت عباسی درک کنند. بنابراین می‌توان گفت خلافت، اگرچه در عمل ناتوان از اعمال قدرت اجرایی بود، اما به‌واسطه نقشی که در حافظه دینی و مشروعیت سیاسی ایفا می‌کرد، همچنان در مرکز ساختار قدرت در جهان اسلام باقی ماند.

بر این اساس، تحلیل گفتمان سیاسی غزنویان و به‌ویژه شخص سلطان محمود، بدون درک زمینه تاریخی و نمادین خلافت عباسی در قرن چهارم هجری ناقص خواهد بود. زیرا بسیاری از کنش‌ها، واژگان، نمادها و تصمیمات سیاسی این دولت، تنها در پیوند با معنا‌بخشی خلافت قابل تبیین است. خلافت، در این دوره، بیش از آنکه ساختاری واقعی باشد، سازه‌ای نمادین بود که امکان شکل‌گیری گفتمان مشروعیت در فضای سیاسی پس از اسلام را فراهم می‌کرد. نقش آن،

همان‌گونه که در نظریات تحلیل گفتمان اشاره شده، نه در اجرای مستقیم قدرت بلکه در «نظام معنابخشی قدرت» تعریف می‌شد؛ جایی که مشروعیت از طریق ارجاع به مفاهیم مقدس، سنت اسلامی، و وحدت مذهبی حاصل می‌گردید (Wodak, ۲۰۰۱; Van Dijk, ۱۹۹۸). این ویژگی، خلافت را به یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم گفتمانی در تاریخ سیاسی جهان اسلام بدل ساخته است.

تحلیل گفتمان فتوحات هند در متون سیاسی و تاریخی

فتوحات سلطان محمود غزنوی در شبه‌قاره هند، یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های سیاست نظامی و گفتمانی دولت غزنوی است که نه تنها در تاریخ‌نگاری مسلمانان، بلکه در خاطره جمعی جهان اسلام جایگاهی نمادین یافته است. این فتوحات در متون تاریخی معاصر سلطان و مورخان پس از او، تنها به عنوان کنش‌های نظامی برای گسترش قلمرو یا کسب غنایم توصیف نمی‌شوند، بلکه از منظری گفتمانی، معنایی مقدس و مشروع یافته‌اند. متونی چون تاریخ بیهقی، زین‌الاکبار، تاریخ یمینی و آثار عربی مانند الکامل فی‌التاریخ ابن‌اثیر، با بهره‌گیری از واژگان دینی، تقابل‌های دوگانه، و استعاره‌های مذهبی، فتوحات محمود را در چارچوب جهاد علیه کفار، نصرت دین، و حمایت از خلافت عباسی بازنمایی کرده‌اند (Bosworth, ۱۹۶۳; Gardizi, ۱۹۶۰; Utbi, ۱۹۶۸).

در متون فارسی، فتوحات محمود به‌گونه‌ای تصویر شده‌اند که گویی پادشاه در نقش بازوی اجرایی خداوند و خلیفه ظاهر شده و رسالتی قدسی در نابودی بت‌پرستی و استقرار دین اسلام در سرزمین هند دارد. برای مثال، در تاریخ یمینی، نویسنده به دفعات با عباراتی چون «نصر الله»، «جهاد مقدس»، «کفار هندی»، «شکستن بت» و «برپایی شعائر اسلامی» از فتوحات یاد کرده است. این توصیفات صرفاً توصیف وقایع نیستند، بلکه ساخت گفتمانی از فتحی مشروع و الهی هستند که در آن، دشمنان مسلمانان نه رقیبان سیاسی بلکه نمادهای کفر و ضلالت‌اند (Utbi, ۱۹۶۸). همچنین توصیف فتح معابد هندویی و حمل‌بتهای شکسته به غزنی، در این متون نقش نمادین یافته و به‌عنوان پیروزی معنوی اسلام بازنمایی شده است؛ گویی محمود نه پادشاه بلکه پیام‌آور شمشیر حق است.

در زین‌الاکبار گردیزی نیز، همین روایت بازتولید می‌شود. گردیزی با بهره‌گیری از قالب‌های بلاغی اسلامی، از فتوحات محمود با عباراتی یاد می‌کند که دلالت‌های مذهبی آشکاری دارند. اصطلاحاتی مانند «فتح مبین»، «نور اسلام»، «نصرت دین»، «آبادت بت‌خانه‌ها»، و «زجر کفار» نشان می‌دهند که فتوحات نه فقط کنشی سیاسی بلکه عمل عبادی تلقی می‌شدند (Gardizi, ۱۹۶۰). این متون با استفاده از تقابل‌های گفتمانی میان ایمان و کفر، خودی و غیرخودی، دارالاسلام و دارالکفر، نوعی روایت دینی از سلطنت محمود خلق کرده‌اند که در آن، مشروعیت او از زبان و سنت دینی تغذیه می‌شود، نه صرفاً از پیروزی نظامی یا شجره‌نامه سلطنتی.

تحلیل تاریخ بیهقی نیز نشان می‌دهد که اگرچه این اثر بیشتر بر حیات سیاسی و درباری محمود و جانشینانش تمرکز دارد، اما در لایه‌های پنهان زبان آن، نشانه‌های آشکاری از گفتمان جهادی-مشروعیت‌ساز به چشم می‌خورد. بیهقی با دقت فراوان از مفاهیم «خدمت به دین»، «حفظ شریعت»، «خطبه برای خلیفه»، و «آیین خلافت» سخن می‌گوید و با آن‌که نگاه انتقادی و پیچیده‌تری نسبت به دیگر مورخان دارد، همچنان در قالب همان گفتمان سلطنت-خلافت سخن می‌گوید (Bayhaqi, ۱۹۵۶). او سلطان محمود را در قالب پادشاهی معرفی می‌کند که در کنار خشونت و قدرت نظامی، نوعی تقوا و وابستگی به دین نیز دارد؛ و همین امر است که سلطنت او را موجه می‌سازد. در این میان، نهاد خطبه، که در بسیاری از متون تاریخی ذکر شده، نقش کلیدی در تثبیت این مشروعیت دارد؛ چراکه

ایراد خطبه به نام خلیفه، نه تنها نشانه تبعیت، بلکه سازوکار نمادین پذیرش اقتدار خلافت و در عین حال ابزار بهره‌برداری از آن برای دولت‌های منطقه‌ای مانند غزنویان است (Crone, ۲۰۰۴; Kennedy, ۲۰۰۴).

در متون عربی نیز این گفتمان با شدت بیشتری نمایان است. الکامل فی التاریخ ابن‌اثیر، فتح هند را بخشی از سلسله‌جنگ‌های اسلامی برای نصرت دین می‌داند و از سلطان محمود با عناوینی چون «سیف‌الدین» و «ناصر امت» یاد می‌کند. روایت او نیز مبتنی بر مفاهیم تقابل‌محور است که در آن، هندیان مشرک و منحرف معرفی می‌شوند و مسلمانان، با رهبری محمود، حاملان نور اسلام‌اند (Ibn al-Athir, ۱۹۸۷). این نوع روایت، نه تنها بازتابی از دیدگاه دینی نویسنده است، بلکه گویای جایگاه گفتمان خلافت‌محور در حافظه تاریخی تمدن اسلامی نیز هست. ابن‌اثیر با تأکید بر وفاداری محمود به خلافت عباسی و خصومت او با فاطمیان، در واقع محمود را در زمره مدافعان «اسلام سنی خلافت‌محور» بازنمایی می‌کند.

در این میان، مفاهیمی چون «فتح مقدس»، «جهاد علیه کفار»، و «تطهیر سرزمین‌ها از بت‌پرستی»، به مفصل‌بندی گفتمان خلافت‌محور کمک می‌کنند. این مفاهیم، همان‌گونه که در نظریه تحلیل گفتمان آمده است، سازه‌هایی ایدئولوژیک‌اند که نه فقط واقعیت را بازتاب می‌دهند بلکه آن را می‌سازند (Fairclough, ۱۹۹۵; Van Dijk, ۱۹۹۸). هنگامی که فتح معابد هند، در متون با تعبیری مانند «تسلیم بت‌ها»، «اسارت کافران»، و «نصب پرچم اسلام» همراه می‌شود، ما با متنی مواجهیم که در حال بازتولید گفتمان مشروعیت سلطنت است؛ گفتمانی که در آن دین، فتح و خلافت، به‌عنوان سه ستون اصلی ساخت قدرت محمود به هم گره خورده‌اند. بر این اساس، تحلیل گفتمان فتوحات هند، نشان می‌دهد که چگونه سلطان محمود توانست از خلال زبان و روایت، نه فقط جنگ‌های خود را مشروع جلوه دهد، بلکه سلطنت خود را به‌عنوان تجسمی از خواست الهی و خلافت عباسی معرفی کند. متون تاریخی، در این میان، نه صرفاً منابعی برای بازسازی وقایع، بلکه ابزارهایی گفتمانی برای خلق واقعیت سیاسی جدیدی بودند که در آن، سلطان در جایگاه حافظ دین، مجری اراده خلافت، و قهرمان تمدن اسلامی تعریف می‌شد. این شیوه بازنمایی، بعدها به الگوی مشترک بسیاری از دولت‌های اسلامی بدل شد که از طریق پیوند با مفاهیم مذهبی، سعی در مشروع‌سازی سلطنت و فتوحات خود داشتند.

پیکره زبانی و نمادین مشروعیت خلافت‌محور در گفتمان محمودی

در گفتمان سیاسی محمود غزنوی، مشروعیت نه فقط از طریق کنش‌های نظامی یا پیروزی‌های سیاسی، بلکه از مسیر زبانی و نمادین تثبیت و بازتولید می‌شود. استفاده گسترده از واژگان مذهبی، القاب با بار معنایی خلافت‌محور، و نمادهای سنتی قدرت اسلامی مانند خطبه و ضرب سکه، ساختاری گفتمانی ایجاد کرده است که در آن سلطان، نه فقط فرمانروایی دنیوی، بلکه مجری اراده دینی و نماینده خلافت عباسی معرفی می‌شود. این ساختار، در واقع نوعی زبان قدرت است که هدف آن نه تنها اقناع مردم، بلکه همراه‌سازی علما، مشروع‌سازی جنگ‌های نظامی، و تقویت هویت دینی دولت غزنوی است (Fairclough, ۱۹۹۵; Van Dijk, ۱۹۹۸). مهم‌ترین مؤلفه‌های این زبان قدرت را باید در قالب‌های استعاری، انتخاب واژگان خاص، و به‌کارگیری سازوکارهای سنتی مشروعیت مانند خطبه و سکه جست‌وجو کرد.

یکی از پرکاربردترین واژگان در گفتمان سلطنت محمود، واژه «نصر» و مشتقات آن است. سلطان محمود در بسیاری از منابع تاریخی به عنوان «ناصر دین»، «ناصر خلافت» یا «ناصر اهل سنت» معرفی شده است. این واژه که ریشه‌ای قرآنی دارد، دلالت بر حمایت الهی، پیروزی معنوی، و نقش یاری‌دهنده در تقویت

دین اسلام دارد. استفاده از این اصطلاح، محمود را در جایگاه نه یک پادشاه سکولار، بلکه در مقام مجاهد و نایب‌الامام قرار می‌دهد. القابی چون «سیف‌الدوله» نیز به‌همین شکل دلالت‌های نمادینی دارند. «سیف» در متون اسلامی و عرفی، نماد قاطعیت، دفاع، و عدالت است و در کنار «دوله» که دلالتی به نظم سیاسی مشروع دارد، مجموعه‌ای معنایی تولید می‌کند که در آن محمود، بازوی شمشیرکش خلافت تلقی می‌شود (Kennedy, ۲۰۰۴). این نوع القاب که در اسناد رسمی، متون تاریخی و حتی اشعار آن دوران یافت می‌شوند، بخشی از سازوکار زبانی تولید مشروعیت‌اند.

کارکرد استعاره‌ها در این میان نیز نباید نادیده گرفته شود. استعاره‌هایی چون «نور اسلام»، «سیف‌الله»، «قلعه ایمان»، و «سپاه توحید» در متون تاریخی و رسمی دولت غزنوی بازتاب گسترده‌ای دارند. این استعاره‌ها، برخلاف ساختارهای صرفاً زبانی، حامل ایدئولوژی‌اند. به تعبیر فرکلاف، استعاره در گفتمان سیاسی، ابزار پوشاندن مناسبات قدرت به زبان اخلاق، دین و عرف است و موجب مشروع‌سازی سلطه می‌شود (Fairclough, ۲۰۱۰). در این چارچوب، وقتی محمود «نور اسلام» را به هند می‌برد، این سفر نظامی نه تنها به‌عنوان غارت یا کشورگشایی بلکه به‌مثابه رسالت الهی بازنمایی می‌شود. استعاره «شکستن بت» نیز که در مورد فتح معبد سومنات بارها به کار رفته، تنها بیان عمل فیزیکی نیست، بلکه نمادی است از پیروزی توحید بر شرک، حق بر باطل، و مشروعیت محمود بر مشروعیت فاطمیان یا دیگر رقبا (Flood, ۲۰۰۹).

از جمله ابزارهای بسیار مهم در تثبیت نمادین مشروعیت، می‌توان به خطبه و ضرب سکه اشاره کرد. در سنت سیاسی اسلام، خطبه به‌نام خلیفه در نماز جمعه، نشانه تبعیت از خلافت و تأیید مشروعیت دینی حکومت محلی است. سلطان محمود با اصرار بر ایراد خطبه به‌نام خلیفه عباسی در شهرهای تازه‌فتح‌شده، از جمله مناطق هند، این پیام را منتقل می‌کرد که دولت او در چارچوب مشروعیت خلافت عباسی عمل می‌کند. این مسئله، در تقابل با خلافت فاطمی که سعی در گسترش نفوذ خود در شرق جهان اسلام داشت، نقش سیاسی و ایدئولوژیک مهمی ایفا می‌کرد (Crone, ۲۰۰۴; Bosworth, ۱۹۶۳). ضرب سکه به نام خلیفه نیز نمادی دیگر از این پیوند گفتمانی بود. سکه در آن زمان نه تنها ابزار اقتصادی، بلکه رسانه‌ای عمومی بود که تصویر و نام خلیفه را به همراه عبارات دینی و نام سلطان بر خود داشت و از این طریق رابطه مشروعیت‌بخش میان آن دو را در ذهن مردم تثبیت می‌کرد (Mottahedeh, ۲۰۰۱).

در همین زمینه، نگاهی به متون تاریخی چون تاریخ بیهیمی و زین‌الخبار نشان می‌دهد که چگونه این نمادها به‌صورت آگاهانه در روایت‌ها استفاده شده‌اند. برای مثال، در تاریخ بیهیمی آمده است که محمود در اولین فتح بزرگ خود در هند، پس از تصرف معبد، فرمان داد خطبه به نام خلیفه خوانده شود و سکه‌ای با ذکر «ناصر دین» ضرب شود. این اقدامات، از منظر تاریخی، بیش از آن‌که نیاز نظامی یا مالی باشند، بخشی از مهندسی گفتمانی مشروعیت تلقی می‌شوند (Utbi, ۱۹۶۸). گردیزی نیز در زین‌الخبار، از خطبه‌های متعدد محمود در بلاد هندو و تمجید علما از آن سخن می‌گوید؛ گویی این اعمال به‌مثابه ابزارهای دینی، همان اندازه در مشروعیت محمود مؤثر بوده‌اند که پیروزی در میدان جنگ.

در مجموع، زبان و نمادهای محمودی، مجموعه‌ای از استعاره‌ها، واژگان و کنش‌های نمادین‌اند که در راستای بازتولید یک گفتمان خلافت‌محور عمل می‌کنند. این گفتمان، در عین حال که وابستگی سیاسی و دینی به خلافت را تداعی می‌کند، برای دولت غزنوی، ابزاری برای اثبات مشروعیت، جذب نخبگان دینی، و مقابله با رقبا نیز بوده است. بر اساس نظریه‌های تحلیل گفتمان، این نوع بازنمایی‌ها نه صرفاً ساختارهای معنایی، بلکه سازوکارهای ایدئولوژیک هستند که از طریق آن‌ها قدرت شکل می‌گیرد و سلطه استمرار می‌یابد (Van Dijk, ۱۹۹۸; Wodak, ۲۰۰۱). بنابراین، بررسی پیکره زبانی و نمادین محمود، به ما این امکان را می‌دهد که درک دقیق‌تری از چگونگی تولید مشروعیت در ساختارهای سنتی اسلامی و نقش زبان در آن به دست آوریم.

تحلیل انتقادی: سیاست، قدرت و بازنمایی دینی

یافته‌های این پژوهش در تحلیل گفتمان سیاسی محمود غزنوی، نشان می‌دهد که سلطنت او نه تنها از طریق نیروی نظامی و فتح سرزمین‌ها بلکه از خلال نظامی پیچیده از بازنمایی‌های دینی و مشروعیت‌سازانه تثبیت شده است. تحلیل انتقادی این گفتمان، در چارچوب نظریه فرکلاف و ون‌دایک، ما را به فهمی عمیق‌تر از نسبت میان زبان، قدرت، و ایدئولوژی در ساختار خلافت‌محور می‌رساند. در این چارچوب، ابزارهای گفتمانی محمود، اعم از واژگان مذهبی، استعاره‌های دینی، و نمادهای مشروعیت مانند خطبه و سکه، صرفاً ابزارهای ارتباطی یا تزئینی نیستند، بلکه به مثابه سازوکارهای بازتولید قدرت عمل می‌کنند که به سلطان امکان می‌دهند سلطنت خود را در بستر نظم دینی و خلافت عباسی تثبیت نماید (Fairclough, ۱۹۹۵; Van Dijk, ۱۹۹۸).

در تحلیل انتقادی، همواره این پرسش مطرح می‌شود که گفتمان چگونه ساختارهای سلطه را بازتولید و تثبیت می‌کند. در مورد محمود غزنوی، پاسخ به این پرسش از طریق مطالعه نظام‌مند متون تاریخی همچون تاریخ یمنی، زین‌الاکبار و تاریخ بیهقی به دست می‌آید؛ متونی که در آن‌ها، جنگ و سیاست در قالب زبان دین بازنمایی می‌شود و مشروعیت از طریق ارجاع مستمر به مفاهیم دینی و خلافتی تثبیت می‌گردد (Utbi, ۱۹۶۸; Bayhaqi, ۱۹۵۶; Gardizi, ۱۹۶۰). در این متون، واژگان مرتبط با دین، القاب مذهبی سلطان، و اشارات به خلیفه عباسی، همگی نقش تعلیمی و ایدئولوژیک دارند و مخاطب را به پذیرش سلطه محمود به عنوان امری مقدس و غیرقابل تردید سوق می‌دهند.

فرکلاف در تحلیل گفتمان خود تأکید دارد که زبان، نه فقط وسیله انتقال معنا بلکه ابزار عمل اجتماعی است. زبان در گفتمان سیاسی، کنش اجتماعی را سازمان می‌دهد، هویت‌ها را تعریف می‌کند، و قدرت را مشروعیت می‌بخشد (Fairclough, ۲۰۱۰). در گفتمان محمودی، این کنش اجتماعی در قالب بازنمایی سلطان به عنوان «سیف‌الدوله»، «ناصر دین»، و «محبی سنت» جلوه‌گر شده است. به عبارت دیگر، سلطنت محمود از خلال زبان، شکل دینی یافته و از مسیر پیوند با نهاد خلافت، به سلطه‌ای مشروع و «الهی» بدل شده است. همین پیوند است که باعث می‌شود اقدامات نظامی او در شبه‌قاره هند، نه به عنوان کشورگشایی بلکه به عنوان جهاد، تطهیر سرزمین‌ها از کفر، و حمایت از خلافت بازنمایی شود.

تحلیل ساختارهای تقابلی در گفتمان محمودی، مطابق با نظریه ون‌دایک، نشان می‌دهد که یکی از اصلی‌ترین سازوکارهای مشروعیت‌سازی، ایجاد تقابل میان «ما» و «دیگران» است؛ ما به عنوان مسلمانان مؤمن، خلیفه‌محور، و پیرو سنت؛ و آنان به عنوان کفار، مشرکان، فاطمیان، یا دشمنان دین (Van Dijk, ۱۹۹۸). این تقابل‌ها در ساختار متون تاریخی آن زمان مشهود است و در توصیف دشمنان محمود، همواره از اصطلاحات بار معنایی منفی استفاده شده است؛ در حالی که سلطان و سپاهش با القاب قدسی و الهی معرفی می‌شوند. به عنوان نمونه، توصیف دشمنان محمود در فتح سومنات، بیشتر به عنوان بت‌پرستان، منحرفان، و دشمنان اسلام مطرح است تا رقبای سیاسی یا نظامی. این سبک توصیف، حافظه دینی مخاطب را به کار می‌گیرد تا از فتوحات محمود، نوعی «رسالت الهی» بسازد.

تحلیل انتقادی همچنین بر آن است که روابط سلطه در گفتمان، نه تنها از خلال متن، بلکه از طریق تعامل میان تولیدکننده و مصرف‌کننده معنا تثبیت می‌شود. در گفتمان محمودی، این رابطه از طریق جایگاه مورخان و راویان قدرت پیدا می‌کند. مورخانی مانند بیهقی، گردیزی و عتبی، به عنوان نخبگان فرهنگی دربار، نقش مهمی در تولید این گفتمان مشروعیت‌محور ایفا کرده‌اند. آنان با انتخاب خاص واژگان، ترتیب وقایع، و حذف یا اغراق در برخی رویدادها، واقعیت را در جهت

تثبیت سلطه سلطان محمود بازسازی کرده‌اند (Mottahedeh, ۲۰۰۱; Lambton, ۱۹۸۱). این بازسازی، همان چیزی است که تحلیل انتقادی به دنبال آن است: افشای فرایندهای معنایی که از طریق آن‌ها قدرت به صورت طبیعی، دینی و مشروع جلوه داده می‌شود.

همچنین رابطه میان فتوحات نظامی محمود و اقتدار مذهبی-سیاسی او را نمی‌توان صرفاً رابطه‌ای تقابلی یا مکانیکی دانست. بلکه این دو، در چارچوب گفتمان خلافت‌محور به صورت متقابل مشروعیت‌بخش بوده‌اند. فتوحات، ابزار عینی تثبیت سلطه، و زبان دینی، ابزار نمادین مشروعیت آن بوده است. وقتی فتح هند به عنوان «جهاد مقدس» و پیروزی سلطان به عنوان «نصرت دین» معرفی می‌شود، این فتوحات در خدمت بازتولید اقتدار مذهبی نیز قرار می‌گیرند. به همین ترتیب، ارجاع به خلیفه عباسی، ایراد خطبه به نام او، و استفاده از سکه‌های ضرب‌شده با نام خلیفه، سیاست را به عرصه نمادین مشروعیت می‌کشاند و چهره‌ای مشروع، مقدس و خلیفه‌محور از سلطنت محمود ارائه می‌دهد (Kennedy, ۲۰۰۴; Crone, ۲۰۰۴).

بر اساس نظریه تحلیل گفتمان انتقادی، آنچه در اینجا اهمیت می‌یابد، نه فقط کنش‌های زبانی بلکه زمینه اجتماعی تولید و مصرف این کنش‌هاست. در جامعه قرن چهارم هجری، که خلافت عباسی از نظر نظامی تضعیف شده ولی از نظر نمادین همچنان قدرتمند بود، پادشاهانی چون محمود برای تثبیت اقتدار خود نیازمند پیوند با این نهاد بودند. از سوی دیگر، وجود رقیبانی مانند فاطمیان و آل‌بویه که مشروعیت خویش را یا از طریق نسب فاطمی یا قدرت نظامی کسب می‌کردند، محمود را وادار می‌ساخت تا برای مشروعیت‌یابی از گفتمانی استفاده کند که هم دینی باشد، هم خلیفه‌محور، و هم مشروع در نظر اهل سنت. این سه‌گانه، در زبان سیاسی او و مورخان‌ش تجلی یافت (Bosworth, ۱۹۶۳; Barthold, ۱۹۶۸).

در نهایت، تحلیل انتقادی گفتمان محمودی ما را به این نتیجه می‌رساند که قدرت سیاسی در دولت غزنوی، نه فقط با شمشیر بلکه با استعاره، نه فقط در میدان جنگ بلکه در سطرهای متون تاریخی، و نه فقط با زور بلکه با زبان تثبیت شده است. محمود، با بهره‌گیری از ظرفیت‌های زبانی و گفتمانی خلافت عباسی، نه تنها سلطنتی موفق، بلکه سلطه‌ای مشروع، مقدس و مورد قبول نخبگان دینی و فرهنگی عصر خویش بنا نهاد. این ویژگی، گفتمان محمودی را به یکی از نمونه‌های ممتاز کاربرد تحلیل گفتمان انتقادی در تاریخ اسلام بدل می‌کند.

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تکیه بر چارچوب نظری تحلیل گفتمان انتقادی و با تمرکز بر متون تاریخی عصر غزنوی، به بررسی سازوکارهای زبانی و نمادینی پرداخت که از طریق آن‌ها سلطنت سلطان محمود غزنوی در چارچوب خلافت عباسی مشروعیت یافته است. تحلیل متون تاریخی برجسته‌ای چون تاریخ یمنی، زین‌الخبار، تاریخ بیهقی و همچنین متون عربی همچون الکامل فی التاریخ نشان داد که فتوحات سلطان محمود، به‌ویژه در شبه‌قاره هند، نه تنها به عنوان پیروزی‌های نظامی بلکه در قالب گفتمان دینی و خلافت‌محور بازنمایی شده‌اند. در این گفتمان، سلطان در مقام مدافع دین، مجری اراده الهی، و وفادار به خلیفه عباسی تصویر می‌شود، در حالی که دشمنان او، اعم از فرمانروایان هندو یا رقبای فاطمی، با مفاهیم بار معنایی منفی همچون «کفار»، «مبتدع»، یا «دشمنان دین» معرفی شده‌اند (Utbi, ۱۹۸۷; Gardizi, ۱۹۶۰; Ibn al-Athir, ۱۹۶۸).

یکی از نوآوری‌های اصلی این پژوهش، تمرکز بر عناصر زبانی، استعاری و نمادین در تحلیل مشروعیت‌سازی سیاسی است؛ یعنی پژوهش نه بر پایه تحلیل صرفاً وقایع تاریخی، بلکه با رویکردی گفتمانی به فهم چگونگی تولید و بازتولید قدرت در چارچوب خلافت عباسی پرداخته است. القابی همچون «سیف‌الدوله»،

«ناصر دین»، و کنش‌هایی مانند ضرب سکه و ایراد خطبه، همگی در این پژوهش به‌عنوان عناصر گفتمانی فهم شده‌اند که معنای سلطنت محمود را در چارچوب اقتدار مذهبی تعریف می‌کنند. این تحلیل روشن ساخت که متون تاریخی نه گزارش‌های بی‌طرف از واقعیت بلکه ابزارهایی برای بازنمایی، تثبیت و مشروع‌سازی قدرت‌اند (Fairclough, ۱۹۹۵; Van Dijk, ۱۹۹۸). از این منظر، زبان و روایت، نه عناصر جانبی بلکه اجزای مرکزی سلطه محمود بوده‌اند که از طریق آن‌ها جایگاه سیاسی او در ساختار خلافت عباسی مشروعیت یافته است.

دست‌آورد دیگر این پژوهش، برجسته ساختن نقش حافظه تاریخی و تعامل آن با قدرت است. گفتمان خلافت‌محور سلطان محمود، تنها در سطح سیاسی باقی نمانده بلکه در حافظه جمعی مسلمانان به‌گونه‌ای نهادینه شده که تا قرون بعدی نیز در تاریخ‌نگاری‌ها و اسطوره‌سازی‌های اسلامی حضور داشته است. این حافظه، از خلال متون مکتوب و شفاهی، از طریق زبان دین و تاریخ، بازتولید شده و به تثبیت گفتمان مشروعیت دینی-سیاسی در سنت سلطنت اسلامی کمک کرده است (Mottahedeh, ۲۰۰۱). به‌ویژه در جوامعی که مشروعیت دینی نقشی محوری در پذیرش قدرت سیاسی ایفا می‌کرد، استفاده از مفاهیم دینی در گفتمان رسمی حاکم، ابزاری برای تقویت انسجام اجتماعی و کاهش شکاف میان سلطه و اطاعت بوده است.

در پرتو یافته‌های این پژوهش، می‌توان پیشنهادهایی برای تحقیقات آینده مطرح کرد. نخست، تحلیل گفتمان سیاسی دولت‌های دیگر هم‌زمان با غزنویان مانند فاطمیان در مصر، آل‌بویه در عراق، و سامانیان در ماوراءالنهر می‌تواند به درک تطبیقی روشن‌تری از شیوه‌های گفتمانی مشروعیت‌سازی در جهان اسلام منجر شود. دوم، بسط این تحلیل به متون ادبی و شعر دربار محمود، همچون آثار عنصری و فرخی، می‌تواند زوایای دیگری از بازنمایی خلافت‌محور را آشکار کند؛ چرا که شعر نیز همچون تاریخ، نقشی مهم در بازتولید گفتمان سیاسی ایفا می‌کرده است (Bosworth, ۱۹۶۳; Barthold, ۱۹۶۸). همچنین پیشنهاد می‌شود که پژوهش‌های آتی از روش‌های کمی تحلیل متن نیز بهره‌گیرند تا بتوانند میزان تکرار و هم‌نشینی مفاهیم مذهبی و سیاسی را در متون مختلف بررسی کرده و سازوکارهای گفتمانی مشروعیت را به‌صورت آماری و نظام‌مند بازنمایی کنند.

در نهایت باید تأکید کرد که فهم عمیق سیاست در جهان اسلام کلاسیک، بدون تحلیل زبان، استعاره، و روایت ممکن نیست. سلطان محمود غزنوی، در سایه فتوحات نظامی، اما با استفاده از زبان دین و ارجاع به خلافت، موفق شد سلطنت خود را نه فقط تثبیت، بلکه تقدیس کند. این پژوهش تلاشی بود در جهت نشان دادن اینکه چگونه زبان، در پیوند با ایدئولوژی، به‌صورت یکی از مؤثرترین ابزارهای قدرت عمل می‌کند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازن اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازن و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Barthold, V. V. (1968). *Turkestan down to the Mongol invasion* (H. Minorsky, Trans.). Luzac.
- Bayhaqi, A. (1956). *Tarikh-e Bayhaqi*. Tehran: Amir Kabir Publications.
- Bosworth, C. E. (1963). *The Ghaznavids: Their empire in Afghanistan and eastern Iran 994–1040*. Edinburgh University Press.
- Bosworth, C. E. (1975). *The Later Ghaznavids: Splendour and decay*. Columbia University Press.
- Crone, P. (2003). *Medieval Islamic political thought*. Edinburgh University Press.
- Fairclough, N. (1995). *Critical discourse analysis: The critical study of language*. Longman.
- Flood, F. B. (2009). *Objects of Translation: Material Culture and Medieval "Hindu-Muslim" Encounter*. Princeton University Press.
- Gardizi, A. (1960). *Zayn al-Akhbar*. Tehran: Bonyad-e Farhang-e Iran.
- Kennedy, H. (2004). *The Prophet and the Age of the Caliphates: The Islamic Near East from the Sixth to the Eleventh Century*. Pearson Education.
- Lambton, A. K. S. (1981). *State and Government in Medieval Islam*. Oxford University Press.
- Mottahedeh, R. (2001). *Loyalty and Leadership in an Early Islamic Society*. I.B. Tauris.
- Utbi, A. (1968). *Tarikh-e Yamini*. (M. Fayyaz, Ed.). Tehran: Bongah-e Tarjomeh va Nashr-e Ketab.
- Van Dijk, T. A. (1998). *Ideology: A multidisciplinary approach*. Sage Publications.